

۲۴۹

۱۸۵

روش‌شناسی

تفسیری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

اشاره

آنچه در ذیل می‌خوانید، سخنرانی استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدهادی معرفت رحمته می‌باشد که در نشست علمی «روش‌شناسی تفسیری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» در مدرسه عالی امام خمینی رضی الله عنه در آذرماه ۸۵ ایراد گردیده است. این سخنرانی را به بهانه اربعین آن سفر کرده فرهیخته تقدیم خوانندگان می‌نماییم.

قرآن کتابی است که برای هدایت بشر آمده و «تبیاناً لکل شی» است. مقصود این است که قرآن در راستای هدایت و سعادت بشریت به تمام مشکلاتی که ممکن است دامنگیر او شود و او را در تاریکی قرار دهد پاسخگوست. در هر دوره و عصر و زمان و مکانی، اگر بشریت در بن‌بست قرار گرفت و نقطه کوری در زندگی‌اش پیدا شد، قرآن برای حل آن جواب کافی دارد و پاسخگوی تمام نیازهای بشریت است. لذا قرآن باید در جوامع بشری، و نه فقط جوامع اسلامی، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد؛ یعنی حتی غیرمسلمان هم می‌تواند از قرآن رهنمود بگیرد که چگونه مشکلاتش را حل کند. این کار فرهیختگان است که مردم را به آن راه‌حلهایی که قرآن ارائه کرده است، هدایت کنند در این همان تفسیر است.

۱۸۵

پیامبر اکرم ﷺ اولین شخصی است که مأمور است این قرآن را برای مردم تبیین کند و این کار را هم کرده است؛ یعنی تمام راه‌حلهایی که در قرآن برای بشریت ارائه شده است، پیامبر ﷺ آنها را بدرستی تبیین کرده و راه تبیین آنها را هم به صحابه و رأس آنها امام علی بن ابیطالب علیه السلام یاد داده است: «علمنی رسول الله الف باب من العلم یفتح لی من کل باب الف باب.»

معنای حدیث این است که پیامبر تمام مبانی را برای رهگشایی در اختیار مولا قرا داده است تا او هم برای جهانیان بازگو کند. این امر مسلمی است و باور ما مسلمانان نیز چنین است. پس اینکه بگوییم قرآن برای یک دوره و زمان خاصی است، درست نیست. قرآن برای غیرمسلمان هم راهنماست. در اینجا بخشی وجود دارد که آیا قرآن که خود «تبیاناً لکل شیء»، تصائر للناس و نور است، چه نیازی به تفسیر دارد.

ببینید یک وقت سؤال این است که امروز ما چه نیازی به مفسران و تفسیر داریم؛ یعنی نقش مفسر در این زمان چیست: «ما هی الحاجة الی التفسیر؟» یک وقت سؤال این است که همان روز اول که خداوند فرموده است: «وانزلنا الیک الذکر لتبیین الناس من نزل الیهم»، همان روز چه نیازی به تفسیر وجود داشت.

این مسئله به شیوه و اسلوب قرآن برمی‌گردد که آیا قرآن در خطابات و بیاناتش چه شیوه‌ای را اتخاذ کرده است. قرآن کتابی است که به شیوه گفتاری نوشته شده یا به شیوه نوشتاری؟ «هل اسلوب القرآن اسلوب خطاب ام اسلوب کتاب؟»

ما دو نوع سخن داریم: گفتاری و نوشتاری. گفتار مانند خطب امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است که آن حضرت با مردم زمان خود سخن گفته است و شیوه گفتاری است. فرق بین گفتار و نوشتار این است که در گفتار، متکلم بر ذهنیت مخاطب خاص خودش تکیه می‌کند. شیوه گفتاری مخاطب خاص دارد؛ یعنی وقتی سخن گفته می‌شود، گوینده فقط افرادی را که در مجلس او حاضرند مورد نظر می‌گیرد. حتی کسانی که خارج از آن محوطه هستند، در آن گفتار مدنظر نیستند؛ دیگر چه رسد به زمانها و نسلهای بعد. در این حال، گوینده تنها به ذهنیاتی که مخاطب خاص دارد تکیه می‌کند و بر قرائتی که مشهود همانهاست اعتماد می‌کند و سخن می‌گویند و لذا سخن برای آنها مبین است. اما کسانی که خارج از آن مجلس هستند و آن قرائتی که مشهور مخاطبین بوده در دسترس آنها نیست، اگر ذهنیت حاضران را نداشته باشند این کلام

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۸۶

را برای آنها مبهم می‌شود. این شیوه گفتاری است. اما در شیوه نوشتاری یا کتابت مخاطب نوشتار و کتابت، «کل من تعمل اوسیع هذا الکلام» است و به مخاطب خاص کار ندارد. مثلاً شما ببینید ابن سینا وقتی کتاب *قانون* را نوشت، چه کسی مخاطب او بود. مخاطبش فقط کسانی نبودند که در بلخ و بخارا زندگی می‌کردند، بلکه همه دنیا و همه جهانیان برای همیشه مخاطب او هستند. آخوند خراسانی که *کفایه* را نوشت: مخاطبش چه کسانی هستند؟ هر کس که می‌خواهد علم اصول را فرا گیرد، مخاطب *کفایه* است؛ در همه جا و همه وقت. لذا کسی که اسلوبش نوشتاری است باید اولاً به ذهنیات خاص تکیه نکند و به قرائتی که تنها مشهود افراد حاضر در مجلس است تکیه نکند، چون مخاطبش تنها اینها نیستند. اگر او می‌خواهد در کلامش قرائتی بیاورد، باید آن قرائتی را در نوشتار خود بیاورد، زیرا در آینده مردم هستند و همین نوشته؛ نه آن ذهنیتی را که حاضران داشتند دارند و نه آن قرائن را که مشهود آنها بوده می‌شناسند.

قرآن همین‌گونه است. اسلوب قرآن نوشتاری نیست، بلکه گفتاری است. چون ما می‌دانیم اکثر آیات قرآن به سبب مناسبتی که پیش آمده، حادثه‌ای که رخ داده و پیشامدی شده، مشکلی که پیش آمده و جامعه آن روز دامنگیر شده، نازل گشته است. پس آیه‌ای که برای حل آن مشکل آمده به همان حادثه مقید می‌شود. وقتی که این آیه برای آن مشکل آمد، مردم آن زمان و معاصر این آیه، چون مشکل در مرئی و منظرشان بوده است، این آیه برای آنها قابل فهم و درک است و مشکل آنها را هم حل می‌کند. اما امروزه که شما آن مشکل را ندارید یا توجه به آن مشکل ندارید، این آیه برایتان مبهم می‌شود، لذا مفسر باید سعی کند که ما را به آنجا ببرد و آن قرائن مشهودی را که برای آنها بوده است برای ما هم ایجاد کند و ذهنیتی که آنها داشتند برایمان ایجاد کند تا ما نیز این آیه را بفهمیم. امروزه برای همین است که ما نیاز به مفسر داریم تا مردمان عصر را بالا ببرد و همان قرائن را به آنها ارائه دهد و همان ذهنیت را برای آنها ایجاد کند. آن وقت معنای آیه را برای آنان واضح سازد.

به عنوان مثال ببینید: «ان الصفاء المروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه

ان يطوف بهما». این آیه می‌گوید کوه صفا و مروه جزو شعائر الهی هستند. پس اگر کسی حج یا عمره به جا آورد، باید بین این دو کوه سعی کند. اما تعبیر قرآن این است: «فلا جناح عليه ان يطوف بهما». این «فلا جناح» یعنی چه؟

اگر امروز ما باشیم و این آیه، برای ما کمال ابهام را دارد، زیرا آن چیزی که اکنون فقها و جامعه اسلامی بر آن اند، وجوب سعی است. جناح معرب گناه است و «لا جناح علیه»، یعنی «لا اثم علیه». خوب «لا اثم علیه» یا «یحب علیه» امروز برای ما مبهم است. چون ما مردمان آن زمان نیستیم و آن ذهنیت را نداریم.

حالا مفسر چه کار می‌کند؟ مثلاً امام صادق علیه السلام در این زمینه چه می‌کند؟ می‌فرماید: ببینید. موقعی که در سال هفتم هجری، بعد از صلح حدیبیه، پیغمبر از مشرکان اجازه گرفت که عمره به جا بیاورد، با اصحاب عازم مکه شد. بعد با مشرکان شرط کرد که سه روز مکه را تخلیه کنند و تمام بت‌های خود را از اطراف کعبه و از کوه صفا و مروه بردارند. دو بت روی دو کوه بود: «اصاف و نائله»؛ اصاف بر روی کوه صفا و نائله بر روی کوه مروه. در ایام جاهلیت، موقعی که اعراب سعی می‌کردند، توجهشان به این دو بت بود. به هر حال مشرکان آن دو بت را برداشتند، سه روز تمام شد و شرط پایان یافت و مشرکان تمام بت‌ها را برگرداندند و از جمله این دو بت را بر کوه صفا و مروه جای دادند. اما بعضی از مسلمانها به دلیلی نتوانسته بودند تا آن روز سعی انجام بدهند. وقتی خواستند سعی انجام دهند، دیدند که بر این دو کوه دو بت قرار دارد: «فتخرجوا»، یعنی احساس گناه کردند. فکر کردند اگر الان سعی کنند، این مانند کار مشرکین می‌شود که بین دو بت سعی می‌کردند. در این حال آیه آمد که: «ان الصفا و المروة من شعائر الله»، خود صفا و مروه، شعائر الهی هستند، این بت چه بیاید و چه نیاید تأثیری در شعار بودن کوه صفا و مروه ندارد. لذا «فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح»، یعنی احساس گناه نکنید، چون «فمن تطوع خیر فهو خیر له»، زیرا مقصد شما چیز دیگری است. پس این آیه در واقع، طبق اصطلاح علم اصول، «دفع لتوهم المحظر» است. این آیه نیامد مسئله سعی را تشریح کند و بگوید سعی واجب است نه جائز، بلکه آمده است تا دفع توهم محظر کند. حالا مفسر عالی قدری مثل امام صادق علیه السلام این مشکل را از این آیه برای ما رفع کرد و لذا ذهنیت آن روز و همان مشهوداتی که آن روز بود، برای ما مجسم شد و وقتی سراغ آیه رفتیم، معنای آن برایمان روشن شد. پس اساساً علت اینکه ما امروزه نیاز به تفسیر داریم و از خود قرآن به تنهایی احیاناً نمی‌توانیم رفع ابهام کنیم همین است.

طهر

حالا اینجا مسئله‌ای یاد آمد که باید تذکر دهم. اینکه نزول قرآن و آیات آن مناسبات و رویدادهایی بود که احیاناً رخ می‌داد، قرآن را به آن حوادث وابسته می‌کند و اسلوب قرآن را که اسلوب قرآنی می‌سازد. در اینجا پیغمبر اکرم مسلمانان را به یک نکته‌ای توجه داد و فرمود: فی ملاء من الناس: «ان القرآن ظهرا و بطناً»؛ یعنی اینکه قرآن به همین جهت که وابسته به این حوادث است، اگر شما سطحی‌نگر باشید و قرآن را به همین حوادث وابسته بگیرید، قرآن قید تاریخ می‌شود و امروزه باید مرده بود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر آیه در شأن قومی و به مناسبت خاصی نازل شد، بعد آن قول مُردند، پس قرآن مرده است. ولی قرآن مرده نیست. زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله تأکید کند که این وابستگی را شما باید در قرآن حل کنید. قرآن را از این وابستگی بیرون بیاورید. آن حضرت می‌فرماید: «ان القرآن ظهرا و بطناً». یعنی اگر کسی به قرآن سطحی نگاه کند، قرآن مجموعه گزارشهایی است وابسته به برخی حوادث «فاسبق» و غیر از این چیز دیگری نیست. پس قرآن کتاب تاریخ می‌شود. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید هر آیه در پس پرده ظاهر بطنی دارد. بطن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید شما باید عمیق‌نگر باشید نه سطح‌نگر. شما به ظاهر آیه نگاه نکنید، بلکه دقت کنید که در دل آیه چه هست. آنچه خلود قرآن را الی الابد ضمانت کرده است بطن آن است نه ظاهر آن. ظهرش وابسته است. پس بطن است که جنبه خلودی دارد. اکنون یک مثال می‌آوریم. حضرت موسی علیه السلام بعد از آن که از دربار فرعون فرار کرد و سی سال داشت، ده سال هم در مدین تحت نظر شخصی بود که پدر همسرش بود و بی‌جهت معروف شده شعیب بوده است؛ در حالی که شعیب نبود و یضرون بود. به هر حال، در آن وقت که قصه نبوت مطرح شد، حضرت موسی از لحاظ قدرت جسمانی قوی بود. در آن درگیری نقل شده در قرآن نیز «فوکظه موسی ففضی علیه»؛ یعنی تلنگری به حریف خود زد و او مُرد. انگشتهای حضرت موسی علیه السلام آهن بود. پولاد بود، قوی بود؛ تا به او زد، افتاد و مرد.

پس موسی علیه السلام از لحاظ جسمانی قوی بود. از لحاظ قدرت علمی هم «آتیناه حکما و علما و نبوتا» بود و قوی بود. زمانی حضرت موسی علیه السلام به خود نگریست و دید که در مجموعه بزرگ‌ترین نعمتهای الهی قرار گرفته است و خداوند تمام نیروهای جسمانی و معنوی را به او اعطا کرده است. حضرت موسی علیه السلام عبد شاکر است و باید برای شکرانه این نعمت شکر کند. حضرت موسی علیه السلام تعهدی به خدا داد گفت: خدایا، در مقال این همه نعمتها من به شکرانه آنها

تعهدی به تو می‌دهم: «رب بما انعمت علی فلم اکون ظهیراً للمجرمین»؛ من به تو تعهد می‌دهم که تمام این نیروهایی را که به من ارزانی داشته‌ای، هیچ‌گاه در اختیار تبه‌کاران قرار ندهم. اگر سطحی‌نگر باشیم می‌گوییم خداوند از موسی عَلَيْهِ السَّلَام یک گزارشی آورده است که عبد صالح شاکری است: «شاکرا لا نعمه اجته». اهمیت موسی را این آیه تجلی داده است. اگر فقط همین باشد، پس این آیه امروزه برای ما پیامی ندارد. اما پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید عمق‌نگر باش و پیامش را در درون آیه ببین. بطن همان پیامهای نهفته در درون آیات است. هر آیه در درونش پیامی جهانی دارد. پیامش چیست؟ پیامش این است که این قدرتمندان، این نیرومندان، تمام این قدرتها و نیروها و بزرگ‌ترین آنها علم و دانش است و دانشمندان بزرگ‌ترین نیرومندان جهان‌اند، ای دانشمندان جهان، این دانش بزرگ‌ترین نیرویی است که به عنوان نعمت الهی به شما ارزانی شده است. مواظب باشید آن را در اختیار مستکبران جهان قرار ندهید تا از این علم و دانش شما برای ساختن سلاحهای نابودکننده استفاده کنند. این نیروی هسته‌ای بزرگترین نیرویی است که دانشمندان به دست آوردند. چرا آنرا در اختیار تبه‌کاران قرار بدهید تا بمبی بسازند که نابودکننده جهانیان باشد! پس آیه پیام دارد و برای تک‌تک قدرتهای سیاسی، علمی، اقتصادی و... صادق است.

پس هر کسی صاحب قدرتی شد، باید مواظب باشد که قدرت او در اختیار تبه‌کاران قرار نگیرد. این که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصرار دارد که به بطن قرآن توجه شود، برای این است که شما سطحی‌نگر نباشید و دائماً در درون آیات تعمق کنید و پیامها را به دست آورید. این راه استفاده از قرآن در این زمان است.

اما اینکه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان خود به تفسیر پرداخت و آیا نیازی به تفسیر بود، مطلب دیگری است. قرآن برای معاصران نزول چون مخاطب آیه بودند و قرائتی هم که به آن تکیه می‌شود موجود بود، پس نباید برایشان ابهام می‌داشت. اما اینکه خداوند می‌فرماید: «لتبین التماس ما نزل الیه» به علت این است که قرآن بسیاری از مطالب را سربسته گفته است. چون قرآن کتاب تشریح تأسیسی است، یعنی آن اصول و پایه‌ها را بیان می‌کند و مبانی را مطرح می‌سازد. اما اینکه از این اصول چه فروعی استنباط می‌شود و از این مبانی چه مطالبی به دست می‌آید، در متن قرآن نیست. لذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «استنطقوا القرآن بسنتی»؛ یعنی اگر شما در قرآن

به جایی برخورد کردید که ابهام و اجمال داشت و گویا نبود، به سراغ سنت من بروید، آن دقت آن آیه گویا می‌شود.

بحثی وجود دارد که آیا قرآن نیاز به سنت دارد یا سنت به قرآن. محققین همه می‌گویند: «القرآن احوج الى السنة من السنة الى القرآن»؛ آنکه نیازمند است، قرآن است که به سنت نیاز دارد. یعنی اگر سنت در کنار قرآن نباشد، قرآن مبهم است. شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند که چرا خداوند که در قرآن می‌فرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و الى الامر منكم»، کلی گفته است. خوب بود افراد خاصی را نام می‌برد. حضرت می‌فرماید: قرآن کتاب تشریح است: «ان الله انزل على رسوله الصلوة و لم يسم له ثلاثة و لا اربعا حتى كان رسول الله هو الذى فصل ذلك لهم، و انزل الحج و لم ينزل عليهم طوفوا اسبوعاً حتى فصل ذلك لهم رسول الله، و هكذا الزكاة نزلت و لم يسم لهم من كل اربعين درهماً حتى كان رسول الله هو الذى فصل لهم ذلك.

پس قرآن اصول کلی را مطرح کرده و کمتر وارد جزئیات شده است. این جزئیات را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله باید تبیین کند و توضیح دهد. در اینجا نمونه‌هایی از تفسیر پیغمبر را می‌آوریم. در سوره بقره، آیه ۲۲۸ آمده است: «والمطلقات تيربصن بانفسهن ثلاثة قروء». این آیه اطلاق دارد. اما آیا همه مطلقات مراد است؟ نه! در اینجا سنت می‌آید و توضیح می‌دهد و می‌گوید: «المقصود الرجعیات». یک آیه دوتا توضیح مبهم می‌خواهد و الا مبهم می‌شود.

در آیه‌ای آمده است: «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها». خوب، اگر دو نفر مسلمان سر مسائل جزئی و اقتصادی درگیر شوند و یکی دیگری را کشت، عمداً هم کشت، آیا «جزاؤه جهنم خالداً فیها»؟ چنین چیزی نیست. قتل مسلماً گناهی بزرگ است، ولی در علم کلام بحث شده است که هیچ معصیتی مستوجب خلود در آتش جهنم نیست. چرا؟ به جهت اینکه شخص اگر مؤمن باشد و ایمان خود را حفظ کرده باشد، هر قدر هم معصیت کند، خود ایمان «عمل عظیم يستوجب الموتة الكبرى».

حالا این انسان عاصی مرتکب کبائر شده، اما ایمانش را از دست نداده، ولی کارهای بد هم زیاد کرده است. خداوند آنجا چه کار می‌کند؟ پس این خود هم باید ثواب ببیند و هم عقاب شود، چون «و من يعمل مثقال خیراة و من يعمل مثقال شریره». متکلمین می‌گویند اگر نباشد اول خدا

ثواب بدهد، بعد او را به جهنم ببرد، آن ثواب اول هم زهر مارش می‌شود و گوارا نیست. لذا قاعده لطف اقتضا می‌کند که اول او را عقوبت کند، بعد او را پاک کند و جزایش بدهد. لذا امکان ندارد هیچ معصیت کاری که با ایمان از دنیا نرفته است. مخلد در آتش شود. پس این آیه در اینجا چه می‌گوید؟ این از پیغمبر سؤال شد حضرت می‌فرماید: «من قتل مؤمنایمانه»؛ یعنی کسی که مؤمنی را به این جهت که مؤمن است بکشد و هیچ عداوت و حسابی با او نداشته باشد. خوب چه کسی مؤمنی را به دلیل ایمانش می‌کشد؟ کسی که خود ایمان ندارد؛ کافر عنود. پس معنای آیه «و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاوه جهنم خالداً فیها» روشن است.

یک مثال دیگر هم زنیم. وقتی آیه ۸۲ سوره نازل شد، همه مسلمانها وحشت کردند: «الذین آمنو و لم یلبسوا ایمانهم بظلم»؛ یعنی مؤمنانی که ایمان خود را آلوده به ظلم نکنند. خوب، هر عصیانی ظلم به نفس است. مسلمانان گفتند: یا رسول الله، دیگر هیچ کس نمی‌ماند، زیر کدام یک از ماست در دوران عمرش هیچ گناهی نکرده باشد! حضرت فرمودند: نه، اشتباه نکنید! در اینجا مقصود از ظلم شرک است. یعنی مسلمان باید مواظب باشد در زندگی مشرک نشود.

طهر